



واکاوی و تحلیل چرایی و چگونگی استمرار ساختار نئوپاتریمونیالیسم در دوران مدرن (مورد مطالعه حکمرانی بن سلمان در عربستان سعودی)

سید زکریا محمودی رجا، حسین سوری قریلوند^۲

۳۱

دوره ۸، شماره ۴، پیاپی ۳۱
زمستان ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۰۷/۳۰

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۱۲/۱۷

صص: ۲۳۷-۲۰۷

شاپا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



پژوهش پیشرو باهدف بررسی و تحلیل ساختار اقتصادی و سیاسی نئوپاتریمونیالیسم عربستان سعودی در دوران معاصر نگارش شد. ارتباط تنگاتنگ و پیچیده نظام تولیدی و طبقات اقتصادی با رژیم و ساختارهای نظام سیاسی زیربنای اصلی رهیافت میان‌رشته‌ای اقتصادی سیاسی است. تکیه بر ساختار اقتصادی نفت‌محور، ارتباط گسترده با شرکت‌های نفتی معتبر دنیا، سازه‌های موروثی قدرت و بیش‌های قبیله‌ای، بازتولید اقتدار و ثبات حکمرانی را برای نظام سیاسی عربستان سعودی در پی داشته است. بازخورد این تحولات نهادینگی و استمرار خودکامگی در جامعه و نظام سیاسی این کشور بوده که با نوع نظام درآمدی-تولیدی بی‌ارتباط نیست؛ بنابراین، بدون دست‌کم شمردن سایر عوامل، پژوهش پیشرو کو شید با بهره‌گیری از روش تحلیل کیفی (نوع تبیین علی) ابتدا داده‌های موردنیاز از منابع (کتاب، مقالات و اسناد) در مورد شاخصه‌های نئوپاتریمونیالیسم سیاسی-اقتصادی احصا و سپس بر اساس چارچوب مفهومی نئوپاتریمونیالیسم رفاقتی، پیوند میان متغیرهای حل مسئله مورد تبیین و تحلیل قرار گیرد. در همین زمینه سؤال اصلی پژوهش این است که رابطه و نسبت استمرار و ثبات نظام پادشاهی عربستان با ساختار اقتصادی و مالی این کشور چگونه بوده است؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در عربستان سعودی بنیان‌های اقتصاد رفاقتی با ویژگی‌هایی همچون (شبکه‌های حمایتی، رفیق‌بازی، فساد، رانت‌جویی، انحصارات اقتصادی-مالی و ...) پیوندهایی بین گروه‌ها و بخش‌های استراتژیک جامعه به‌ویژه بخش تجاری با دولت به وجود آورده که برآیند این درهم تنیدگی، تحکیم و تداوم نظام سیاسی نئوپاتریمونیالیست باثبات در این کشور بوده است.

کلیدواژه‌ها: عربستان سعودی، اقتصاد سیاسی، سرمایه‌داری رفاقتی، نئوپاتریمونیالیسم، غرب‌گرایی.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)

z.mahmoudiraja@scu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

مقدمه

نظام‌های سیاسی به‌طور قابل‌توجهی تحت تأثیر عوامل اقتصادی قرار دارند که شامل مناسبات و شیوه‌های تولید، منابع درآمدی و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی می‌شود. این تأثیرات در نظام‌های سیاسی سستی و به‌ویژه در رژیم‌های نئوپاتریمونیا، به‌وضوح قابل‌مشاهده است. عربستان سعودی نماینده‌ای بارز از این نوع رژیم‌هاست که ساختار اقتصادی خاص آن به طرق مختلف به تثبیت و دوام ساخت سیاسی این کشور کمک کرده است. پرسش اصلی این پژوهش بررسی رابطه بین رژیم سیاسی عربستان و ساختار اقتصادی آن است. به عبارت دیگر، چگونه اقتصاد سیاسی عربستان به بازتولید و تداوم نئوپاتریمونیا در این کشور کمک کرده است؟ فرضیه این مقاله براین اساس استوار است که بنیان‌های اقتصاد رفاهتی با ویژگی‌هایی چون شبکه‌های حمایتی، رفیق‌بازی، فساد، رانت‌جویی و انحصارات اقتصادی و مالی، ارتباطات محکمی میان گروه‌ها و بخش‌های کلیدی جامعه و به‌ویژه بخش تجاری و دولت ایجاد کرده‌اند. این در هم تنیدگی، به تحکیم و استمرار نظام سیاسی نئوپاتریمونیا در عربستان انجامیده است. به‌طور کلی، ساختار اقتصادی عربستان نه تنها به‌عنوان پایه‌ای برای رژیم سیاسی عمل می‌کند، بلکه با ایجاد پیوندهای عمیق و حمایت‌های متقابل میان دولت و ذینفعان اقتصادی، تأثیر بسزایی در پایداری این نظام دارد. در نتیجه، این تحلیل نشان می‌دهد که روابط اقتصادی و سیاسی در عربستان به یکدیگر وابسته‌اند و این وابستگی به حفظ و تقویت نهادهای سیاسی موجود کمک می‌کند.

پیشینه تحقیق

اسدی و خوش‌طینت (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با رویکرد توصیفی - تحلیلی به بررسی روندهای اقتصادی و ثبات سیاسی در عربستان سعودی در پرتو چشم‌انداز ۲۰۳۰ پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که برنامه‌ها و سیاست‌های جدید دولت عربستان تحت این چشم‌انداز، بهبود نسبی در شرایط اقتصادی و شاخص‌های آن ایجاد کرده و به حفظ ثبات سیاسی کمک خواهد کرد. با این حال، تغییرات اجتماعی و سیاسی ناشی از توسعه اقتصاد غیرنفتی می‌تواند زمینه‌ساز بی‌ثباتی‌های جدیدی در آینده باشد. محمدرضا محمدی و همکاران (۱۴۰۲) نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل جایگاه نئوپاتریمونیا در سیاست خارجی عربستان سعودی» به بررسی عوامل مؤثر بر تصمیم‌سازی‌های

سیاست خارجی این کشور پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که نسل پیشین تصمیم‌سازان سیاست خارجی عربستان به احتیاط، محافظه‌کاری و شکیبایی در عرصه سیاست خارجی اهمیت می‌دادند. با انتقال قدرت به نسل جدید نخبگان سیاسی، رویکردهای جدید و تهاجمی‌تری در سیاست‌های این کشور شکل گرفته است.

در مقاله‌ای دیگر، حسین مسعودنیا و پیمان شیخ محمودی (۱۴۰۲) در پژوهش خود به بررسی «اقتصاد سیاسی نفت و تأثیرات آن بر عربستان سعودی» پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که علی‌رغم تلاش‌های دولت عربستان برای مدیریت منابع نفتی، این کشور با مشکلات جدی از جمله کاهش نرخ رشد اقتصادی، کاهش میزان تولید نفت، ضعف در بخش خصوصی، افزایش مصرف‌گرایی و افت تولید مواجه است. در بُعد سیاسی، ساختار حکومتی عربستان سعودی به شدت اقتدارگرا و دیکتاتوری است، به گونه‌ای که درآمدهای نفتی به عنوان ابزاری مؤثر برای تقویت سیاست‌های غیر دموکراتیک و کنترل اجتماعی به کار گرفته می‌شود. این وضعیت نشان‌دهنده ناتوانی در ایجاد یک نظام سیاسی پایدار و شفاف است که بتواند نیازهای اقتصادی و اجتماعی جامعه را به درستی برآورده کند. فهیمه قربانی و همکاران (۱۴۰۱) نیز در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر بحران مشروعیت بر سیاست‌های داخلی و منطقه‌ای عربستان سعودی (دوره ملک سلمان)» به بررسی چالش‌های مشروعیت در ساختار سیاسی- اجتماعی عربستان در دوران بن سلمان پرداخته‌اند. این چالش‌های فزاینده، اعم از سستی و نوین، موجب بروز بحران مشروعیت شده و در نتیجه اصلاحات نوگرایانه داخلی و بسیج تعصبات سلفی در سطح منطقه‌ای را به دنبال داشته است.

ابراهیم برزگر و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای به بررسی کژکارکردهای وهابیسیم و تعمیق شکاف میان بن سلمان و وهابیون عربستان پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که اقدامات بن سلمان از زمان تصدی ولایتعهدی، نظیر الگوبرداری از غرب، ترویج سکولاریسم و کاهش اختیارات علمای وهابی، به همراه احیای حقوق زنان و کاهش ارزش‌های دینی، موجب تعمیق شکاف‌های سیاسی و اجتماعی در این کشور شده است.

علی‌اکبر اسدی (۱۳۹۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «شکاف سنت و مدرنیسم و ثبات سیاسی در عربستان سعودی» به تحلیل تأثیرات این شکاف بر ثبات سیاسی در عربستان سعودی پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌های اصلاحی محمد بن سلمان و تغییرات جدید در راستای

این شکاف، چالش‌هایی را به همراه دارد. این چالش‌ها شامل کاهش مشروعیت حکومت در میان اقشار سستی و افزایش گرایش به گروه‌های افراطی می‌شود. با این حال، به نظر می‌رسد این تحولات در نهایت منجر به تغییرات بنیادین در نظام سیاسی عربستان نخواهد شد.

در مقاله‌ای دیگر، سید احمد موثق و همکاران (۱۳۹۸) به بررسی نقش ساختار اقتصادی در تداوم شکاف‌های اجتماعی عربستان سعودی پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که اقتصاد وابسته به نفت و تأثیر آن بر سیاست و جامعه، اصلاحات ظاهری و تلاش‌ها برای تنوع اقتصادی قادر نخواهد بود شکاف‌های اجتماعی و فاصله میان جامعه و دولت را کاهش دهد.

رؤیا فرزین‌راد و همکاران (۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان «نئوپاتریمونیالیسم بن‌سلمان و تشدید چالش دولت-ملت در عربستان سعودی؛ ریشه‌ها و پیامدها (۲۰۱۶-۲۰۱۸)» به این نتیجه رسیده‌اند که نئوپاتریمونیالیسم بن‌سلمان به افزایش تنش‌ها میان دولت و ملت منجر شده است. در ادامه، علیرضا کوهکن و همکاران در سال ۱۳۹۴ در مقاله‌ای به بررسی «جنبش‌های اعتراضی و آینده رژیم نئوپاتریمونیال عربستان سعودی» پرداختند و نشان دادند که با وجود به‌کارگیری راهبردهای مختلف مانند سرکوب، توزیع منابع مالی، استفاده از ابزارهای مذهبی و کنترل فضای مجازی برای مقابله با جنبش‌های اعتراضی، رژیم نئوپاتریمونیال عربستان سعودی در بلندمدت نمی‌تواند از بروز تحولات بنیادین جلوگیری کند. این تحلیل نشان‌دهنده این واقعیت است که افزایش آگاهی جمعی و دسترسی به اطلاعات جهانی می‌تواند به چالش‌های جدی‌تری برای حکومت منجر شود.

دیوید راندل (۲۰۲۰) در پژوهش خود با عنوان «چشم‌انداز یا سراب: عربستان سعودی در چهارراه» به این نتیجه می‌رسد که اصلاحات بن‌سلمان با موانع زیادی از سوی نظام پادشاهی و جامعه روبرو خواهد شد. او این اصلاحات را عمدتاً سطحی و در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌داند. این تغییرات در زمینه‌هایی مانند حقوق بشر و سیاست به شکل عمیق و بنیادی نخواهند بود. همچنین، بن هوبارد (۲۰۲۰) در مطالعه‌ای تحت عنوان «به قدرت رسیدن بن‌سلمان» به این نکته اشاره می‌کند که سیاست‌های بن‌سلمان به دلیل شتاب‌زدگی و عدم برنامه‌ریزی جامع و نیز غفلت از نیازهای اساسی جامعه عربستان با چالش‌های جدی از سوی شاهزادگان مخالف و وهابیون سستی مواجه خواهد شد و در نتیجه، احتمال ناکامی آن‌ها وجود دارد. در انتها استیک استنسلی (۲۰۱۲) در کتاب خود با عنوان «جامعه‌شناسی سیاسی قدرت در عربستان، ساختار قدرت سیاسی» به بررسی جایگاه نخبگان و موضوع تغییر قدرت

در عربستان سعودی پرداخته است. او به تحلیل فرآیند جانشینی در خاندان آل سعود و چالش‌های مرتبط با آن در نظام سیاسی این کشور می‌پردازد. استنسلی به‌وضوح بیان می‌کند که جانشینی در شرایط متفاوتی صورت گرفته و اینکه ثبات رژیم سعودی وابسته به توانایی خانواده سلطنتی در ایجاد اتحاد و مدیریت چالش‌های جانشینی است.

چارچوب مفهومی پژوهش: الگوی اقتصاد رفاقتی و نئوپاتریمونیالیسم

تحلیل‌گران نظام‌های سیاسی خاورمیانه، نئوپاتریمونیالیسم را الگوی مفهومی مناسبی برای مطالعه و ارزیابی حکومت‌های این جوامع به شمار می‌آورند. اصطلاح نئوپاتریمونیالیسم مفهومی رایج در علوم سیاسی است که نشان‌دهنده بهره‌برداری به‌طور هم‌زمان از دو نوع ایده‌آل سلطه پدرسالارانه و سلطه منطقی-قانونی ویر است (Bratton & Van de Walle, 1994: 117) از منظر جامعه‌شناسی ویر، پاتریمونیالیسم، صورتی از حاکمیت سیاسی سستی است که در آن یک خاندان پادشاهی قدرت جابرانه را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می‌کند. درحالی‌که پاتریمونیالیسم از سوی ویر به‌عنوان نوعی از فرمانروایی سیاسی مبتنی بر اقتدار رئیس یک خانواده در مفهوم اقتصادی کلاسیک مطرح شد، نئوپاتریمونیالیسم برای نخستین بار توسط آیزنشتاد (۱۹۷۳) به‌مثابه سیستم حکومتی استبدادی سلسله مراتبی و شبکه‌ای مبتنی بر روابط شخصی شناخته می‌شود که به ساختارهای سیاسی مدرن و شکل‌گیری دوباره حکومت موروثی سستی اشاره می‌کند. (Eberharde, 2004:36). به بیان آیزنشتاد (۱۹۷۸) دولت‌های «نئوپاتریمونیال» آن دسته از دولت‌های نسبتاً مدرن شده‌ای هستند که در آن‌ها ظاهراً حکومت بوروکراتیک مدرن و حزبی وجود دارد، اما در حقیقت فرد قدرتمندی، نه از طریق پیروی از قوانین غیرشخصی، بلکه از طریق یک نظام گسترده حمایت شخصی بر جامعه حکومت می‌کند. چنین دولت‌هایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک، نظیر پارلمان‌ها، احزاب سیاسی، قوانین اساسی و انتخابات برخوردار باشند؛ اما همه به این موضوع اذعان دارند که تصمیمات ریاست دولت کاملاً قطعی هستند، چراکه نظام حمایت و در صورت لزوم ابزار زور، باعث تضمین سرسپردگی قوه قانون‌گذاری و احزاب سیاسی، تفسیر جانب‌دارانه از قانون اساسی و پیروزی‌های انتخاباتی می‌شود. گِدِس پژوهشگر برجسته حوزه مطالعات سیاسی مقایسه‌ای، نیز معتقد است که از بین رژیم‌های شخص‌گرا، نظامی و رژیم مبتنی بر حزب مسلط، رژیم‌های شخصی از انسجام و پایداری بیشتری برخوردارند و به‌آسانی دچار فروپاشی

نمی‌شوند آن‌ها تلاش می‌کنند از طریق شبکه پیوندهای تودرتو پایه‌های خود را در جامعه مستحکم نمایند. این شبکه‌ها نوعاً مبتنی بر مناسبات حامی - پیرو است. نتیجه این سیاست تضمین وفاداری گروه‌های قدرتمند در جامعه است و چنین وفاداری البته عمل گرایانه و بر پایه توزیع یا مصرف منابع اقتصادی استوار است. این رژیم‌ها تا جایی که ممکن است در برابر تغییرات مقاومت می‌کنند. (Geddes, 2003: 18).

هشام شرابی در تحلیل خود از نظام‌های سیاسی عرب، مفهوم نئوپاتریمونالیسم را به‌خوبی به کار می‌برد و به این نتیجه می‌رسد که پدرسالاری جدید نوعی ساختار اجتماعی است که بر پایه رابطه‌ای پدرانه میان حاکم و مردم استوار است. در این نظام، قدرت به‌صورت عمودی و از بالا به پایین اعمال می‌شود و سنت‌های اجتماعی این وضعیت را تقویت می‌کنند. در مواجهه با مدرنیته، ساختارهای پدرسالارانه در جهان عرب نه تنها تغییر نکرده‌اند، بلکه به‌طور ناقص و در اشکالی از پیش موجود حفظ شده‌اند. پدرسالاری جدید از ترکیب ویژگی‌های سنتی و برخی نمودهای مدرن تشکیل شده است و نه به‌طور کامل مدرن است و نه کاملاً سنتی. در این جوامع، تنها رابطه‌ای عمومی بین حاکم و توده وجود دارد که در آن اراده پدری حاکم است و این اراده از طریق مراسم و تشریفات اجتماعی به اجرا درمی‌آید. این دوگانگی میان جنبه‌های مدرن و سنتی در یک اتحادی تناقض‌آمیز با یکدیگر همزیستی دارند. باوجوداینکه این جوامع ظاهری مدرن دارند و به برخی آراسته‌های مدرنیته مجهزند، اما از نظر درونی فاقد سازمان‌دهی و آگاهی لازم برای تحقق توسعه واقعی هستند. نوسازی‌هایی که انجام می‌شود، تنها به‌عنوان ابزاری برای تداوم وضعیت توسعه‌نیافتگی اجتماعی عمل می‌کنند و به تبع آن، ساختارهای سنتی و آگاهی‌های نامتجانس جامعه پدرسالار جدید را بازتولید می‌نمایند (شرابی، ۱۳۸۰: ۴۷). مؤلفه نظری دیگری که در این تحقیق موردبررسی قرار گرفته، مفهوم اقتصادی «سرمایه‌داری رفاقتی» یا خویشاوندگرایی است. این نوع نظام اقتصادی به وضعیتی اشاره دارد که در آن حل و فصل اختلافات تجاری و همچنین تخصیص منابع، به نفع افرادی صورت می‌گیرد که ارتباطات نزدیکی با مقام‌های سیاسی و دولتی دارند. این ارتباطات ممکن است از طریق خویشاوندی یا حتی پرداخت رشوه شکل گیرد. در چنین اقتصادی، روابط و پول به‌جای شایستگی و توانمندی به‌عنوان معیارهای اصلی موفقیت در کسب‌وکار عمل می‌کنند. به‌علاوه، در این نظام، دستیابی به موفقیت در فعالیت‌های اقتصادی به‌شدت به ارتباطات نزدیک‌بین کارآفرینان و مقامات دولت وابسته است. این وضعیت نشان‌دهنده یک ساختار اجتماعی و اقتصادی است که در آن اعتماد و ارتباطات شخصی بر قابلیت‌های حرفه‌ای و مهارتی

غلبه دارد و این امر می‌تواند به نابرابری‌های جدی در فرصت‌های اقتصادی منجر شود (Wei, 2001: 16). در اقتصاد رفاقتی، رانت به طرق مختلفی شکل می‌گیرد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها ناشی از مداخله دولت است. به‌عنوان مثال، اعطای مجوزهای واردات می‌تواند با محدود کردن حجم کالاهای وارداتی، منجر به ایجاد رانت شود. در این شرایط، افرادی که قادر به واردات کالاهای غیرمجاز هستند، می‌توانند این محصولات را باقیمت‌هایی بالاتر از قیمت بازار به فروش برسانند و از این طریق به کسب رانت بپردازند. دولت با دخالت در بازار و ایجاد سیاست‌ها، انگیزه‌ها و مشوق‌هایی برای فعالیت‌های تجاری فراهم می‌آورد. فساد زمانی به وجود می‌آید که تجار از روش‌های غیراخلاقی مانند رشوه‌خواری و ارتباطات غیررسمی برای تأثیرگذاری بر سیاست‌ها و دستیابی به رانت استفاده می‌کنند. درنهایت، میزان و توزیع رانتی که در یک اقتصاد وجود دارد، به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های دولت و بخش خصوصی بستگی دارد. این وابستگی می‌تواند بر کارایی اقتصادی تأثیر بگذارد و منجر به نابرابری‌های اجتماعی شود، زیرا گروه‌های خاصی از منابع و مزایا بهره‌مند می‌شوند درحالی‌که دیگران از این فرصت‌ها بی‌بهره می‌مانند (CED, 2015, 29). در نظام‌های نئوپاتریمونیال که به‌نوعی اقتصاد رفاقتی وابسته‌اند، رژیم‌ها باهدف حفظ قدرت و بقای خود، امتیازاتی را به گروه‌های خاصی اختصاص می‌دهند. این امر منجر به شکل‌گیری نوعی سیستم حامی‌پروری می‌شود که در آن روابط و وابستگی‌ها اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند. به‌علاوه، بانک و ریچتر بیان می‌کنند که این نظام‌ها برای جلوگیری از تحول و جنبش‌های اجتماعی، به دو ابزار کلیدی متوسل می‌شوند: مشروعیت‌بخشی مبتنی بر وفاداری‌های سستی همچون خانواده و مذهب و همچنین توزیع وسیع پاداش‌ها و بسته‌های مالی. این استراتژی‌ها به‌منظور حفظ کنترل و کاهش نارضایتی‌های اجتماعی به کار گرفته می‌شوند و درعین‌حال به تثبیت ساختارهای اجتماعی و اقتصادی موجود کمک می‌کنند. بدین ترتیب، رژیم‌ها به‌دنبال حفظ وضعیت موجود هستند و از طریق این سازوکارها به تداوم خود می‌پردازند (بانک و ریچارد، ۲۰۱۰: ۶). مفهوم اقتصادی «سرمایه‌داری رفاقتی» دیگر مؤلفه‌های نظری مهمی است که شبکه مفهومی این پژوهش موردبررسی قرارگرفته است. در این نوع سرمایه‌داری، توزیع منابع معمولاً به‌صورت مواهب شخصی انجام می‌شود، به‌طوری‌که انتصابات به سمت‌های کلیدی دولت غالباً به بستگان یا افرادی از گروه‌های قومی و قبیله‌ای حاکم اختصاص می‌یابد. ساختار اصلی رژیم‌های نئوپاتریمونیال به سه بخش تقسیم می‌شود: درونی‌ها (خودی‌ها)، بیرونی‌ها و حکومت. حکومت از طریق ارائه حمایت به درونی‌ها، پیروان و نزدیکان خود

را جمع‌آوری می‌کند و این امر عمدتاً از طریق اخذ مالیات از بیرونی‌ها تأمین می‌شود. به همین دلیل، نظام اقتصادی چنین رژیم‌هایی به‌طور معمول مبهم بوده و پایگاه اجتماعی آن‌ها به‌شدت محدود است. این نوع رژیم‌ها به افزایش نابرابری در دسترسی به منابع منجر می‌شوند. یکی از ویژگی‌های بارز سیستم‌های نئوپاتریمونیال، نابرابری شدید در درآمدزایی است که می‌تواند پیامدهای منفی قابل توجهی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی به همراه داشته باشد (Nawaz, 2008: 2).

نوآوری و وجه ممیزه پژوهش

حکمرانی نئوپاتریمونیالیستی به‌عنوان یک نوع از حکمرانی، به بررسی و تحلیل تعاملات پیچیده میان ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌پردازد و تبیینی از برخی نظام‌های سیاسی و جوامع ارائه می‌دهد. در این مقاله، هدف اصلی ارزیابی و بازخوانی تحولات سیاسی و اجتماعی عربستان سعودی در دو دهه اخیر است. با استفاده از مبانی تاریخی و تحلیل‌های مفهومی، وضعیت سیاسی و اقتصادی این کشور در بستر رژیم‌های منطقه‌ای و جهانی بررسی می‌شود. این رویکرد به‌ویژه به‌دلیل وابستگی عربستان به منابع اقتصادی و ساختارهای اجتماعی خاص، به ما امکان می‌دهد تا درک عمیق‌تری از ثبات نسبی این رژیم به‌دست آوریم. به‌طوری‌که شناخت دقیق از ساختار اقتصادی و تأثیرات آن بر سیاست‌گذاری‌های کلان، ابزار مفیدی برای تحلیل پایداری و چالش‌های این نظام سیاسی به شمار می‌رود. درنهایت، این تحلیل می‌تواند به ما کمک کند تا بهتر درک کنیم که چگونه عربستان توانسته است در برابر تحولات و چالش‌های داخلی و خارجی مقاومت کند. این موارد در آثار مذکور وجود نداشت یا از زوایای دیگر مورد بررسی قرار گرفته بود.

محیط‌شناسی سیاسی - اقتصادی عربستان سعودی

تحلیل اقتصاد سیاسی عربستان سعودی بدون در نظر گرفتن نقش کلیدی منابع مالی در این کشور امکان‌پذیر نیست. در گذشته، اقتصاد عربستان عمدتاً بر پایه کشاورزی، دامداری و درآمدهای حاصل از زیارت حجاج در مکان‌های مقدس مکه و مدینه شکل گرفته بود؛ اما کشف نفت در دهه ۱۹۳۰ و گسترش استخراج آن پس از جنگ جهانی دوم، به طرز چشمگیری ساختار اقتصادی این کشور را تغییر داد و وابستگی عمیق به صادرات نفت ایجاد کرد. به‌طور کلی، می‌توان گفت که نفت و صنایع مرتبط با

آن به عنوان ارکان حیاتی در توسعه صنعتی و اقتصادی عربستان شناخته می‌شوند. باوجود تلاش‌های مستمر عربستان برای تنوع بخشی به منابع اقتصادی، هنوز هم این کشور به شدت تحت تأثیر درآمدهای هیدروکربنی، به ویژه نفت، قرار دارد. برآوردها نشان می‌دهند که بخش نفت تقریباً ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی عربستان را تشکیل می‌دهد و سهم صادرات نفت به ۸۹ درصد و سهم درآمدهای بودجه به ۹۳ درصد می‌رسد. درواقع، نفت به عنوان منبع اصلی درآمد دولت و اساس اقتصاد عربستان محسوب می‌شود (گودین، ۱۳۸۳: ۵۹-۶۰). علی رغم تلاش‌های پیوسته عربستان سعودی به منظور تنوع بخشیدن به ساختار اقتصادی خود، این کشور هنوز به شدت به منابع هیدروکربنی، به ویژه نفت، وابسته است. برآوردها نشان می‌دهد که سهم بخش نفت در تولید ناخالص داخلی کشور تقریباً ۳۰ درصد است که معادل ۵۸۵ میلیارد دلار به لحاظ قدرت خرید به حساب می‌آید. علاوه بر این، نفت حدود ۸۹ درصد از کل صادرات عربستان را تشکیل می‌دهد و تقریباً ۹۳ درصد از درآمدهای دولت را تأمین می‌کند. به طوری که درآمد حاصل از بخش نفت به حدود ۱۶۷ میلیارد دلار می‌رسد و هزینه‌ها نیز در حدود ۱۶۴ میلیارد دلار برآورد شده است. به عبارت دیگر، تقریباً ۷۰ درصد از کل درآمد دولت به درآمدهای نفتی بستگی دارد. این وابستگی عمیق به نفت، چالش‌های جدی را برای اقتصاد عربستان به همراه دارد و ضرورت تنوع منابع درآمدی و توسعه دیگر بخش‌ها را به روشنی نشان می‌دهد. درواقع، برای دستیابی به رشد پایدار و مقاوم در برابر نوسانات جهانی، عربستان باید به فکر ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی متنوع و پایدار باشد (2014: 156). تولید ناخالص داخلی عربستان (برابری قدرت خرید) در سال ۲۰۱۳، ۱،۵۷۱ تریلیون دلار، در سال ۲۰۱۴، ۱،۶۲۸ تریلیون دلار، در سال ۲۰۱۵، ۱،۶۸۳ تریلیون دلار بوده است که جایگاه ۱۵ در جهان را داشته است (World, Factbook, 2016). پس از نفت، مسافرت انبوه حجاج به عربستان و درآمد حاصل از برگزاری مراسم حج و بازار پررونق کالا در این ایام، نقش حیاتی در اقتصاد این کشور دارد. برای مثال، در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱، سالانه حدود پنج میلیون زائر از کشورهای مختلف به عربستان برای انجام عمره وارد شدند. درآمد سالانه عربستان از این مراسم به طور تقریبی بین ۱۹ تا ۲۵ میلیارد دلار برآورد می‌شود. به طور کلی، درآمد حاصل از این مناسک حدود ۳ درصد از تولید ناخالص ملی عربستان را تشکیل می‌دهد که نشان‌دهنده اهمیت این مراسم در افزایش توان اقتصادی کشور است (دادگر، ۱۳۹۱: ۶۵). درآمدهای کلان حاصل از نفت، سبب تسریع فرآیند مدرنیزاسیون و شکل‌گیری دولت رفاهی در این کشور شده است. بااین حال، این تحولات در

چارچوب نظام سیاسی نئوپاتریمونیال و اقتدارگرایانه‌ای قرار دارد که حاکمیت را در دست دارد. به عبارت دیگر، درحالی که ثروت نفتی به بهبود سطح زندگی و رفاه اجتماعی کمک کرده، لیکن ساختار سیاسی حاکم بر کشور، این پیشرفت‌ها را به نفع خود و حفظ قدرت سیاسی خود مدیریت می‌کند.

ساخت سیاسی و طبقاتی عربستان: اقتصاد سیاسی رفاقتی و تداوم و تحکیم نئوپاتریمونیالیسم

برای بررسی تأثیر نظام اقتصادی عربستان سعودی بر ساختار سیاسی این کشور، ضروری است که ابتدا نگاهی به نظام سیاسی آن بیندازیم. نظام سیاسی عربستان سعودی یک نظام سلطنتی است که در آن تمامی قدرت در دست پادشاه متمرکز شده است. این نوع سلطنت به طور سنتی بر اساس اصل قدرت مطلقه دینی و قبیله‌ای استوار است و پادشاهی مادام‌العمر می‌باشد. پس از فتح سرزمین‌های نجد در سال ۱۹۰۲ و حجاز در سال ۱۹۲۶، خاندان سعودی با حمایت مردم قبایل که ریشه‌های خود را در مذهب و عصبیت قبیله‌ای دارند، توانسته‌اند حکومت خود را تثبیت و استمرار بخشند. این ارتباط نزدیک بین حاکمیت و قبایل، به‌ویژه در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی، نقش مهمی در ساختار سیاسی و ثبات رژیم ایفا کرده است؛ بنابراین، شناخت بهتر از این نظام سیاسی کمک می‌کند تا تأثیرات نظام اقتصادی بر آن به خوبی درک شود (زراعت‌پیشه، ۱۳۸۴: ۱۲۳).

دولت عربستان همواره تلاش کرده است تا با استفاده از تفاسیر بنیادگرایانه، مشروعیت سیاسی خود را تقویت کرده و این باور را در جامعه نهادینه کند که حکومت به حق متعلق به خاندان سعودی است. طبق قانون اساسی این کشور، پادشاه به عنوان بالاترین مقام سیاسی شناخته می‌شود و تنها از میان فرزندان عبدالعزیز بن سعود به مقام خود دست می‌یابد. انتخاب و انتصاب اعضای کابینه به طور مستقیم به عهده پادشاه است و این مقامات تنها به وی پاسخگو هستند. معمولاً این افراد از میان شخصیت‌های برجسته خاندان آل سعود انتخاب می‌شوند. همچنین، مجمع مشورتی که نقش مشاوره‌ای دارد، نیز توسط حکومت تعیین می‌شود و فرمانداران استان‌ها غالباً از میان شاهزاده‌های سعودی برگزیده می‌شوند. این ساختار سیاسی به گونه‌ای طراحی شده است که برتری و تسلط خاندان سعودی را در عرصه سیاست و مدیریت کشور تقویت کند و به حفظ قدرت آن‌ها کمک کند (Jeriehow, 1998: 24). قانون اساسی عربستان سعودی شامل ۹ فصل و ۱۸۳ اصل است که به سه بخش اصلی تقسیم می‌شود: ساختار سیاسی، قوانین مجلس شورا و قوانین مناطق ایالتی. این تقسیم‌بندی نشان‌دهنده پذیرش اصولی است که به موجب آن، اداره حکومت و تنظیم مشارکت سیاسی از طریق ایجاد شورای مشورتی و نظام حکومتی محلی

صورت می‌گیرد. بر اساس اصل ۴۴ این قانون، دولت عربستان بر پایه سه قوه اصلی بنا شده است: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه. این سه قوه باید در انجام وظایف خود مطابق با این قانون و سایر قوانین به صورت هماهنگ عمل کنند. در عین حال، پادشاه به عنوان رئیس حکومت، نخست‌وزیر و رئیس قوه مجریه، مرجع اصلی تمامی این قوای سه‌گانه به شمار می‌آید. تمامی عزل و نصب‌ها نیز به دستور او انجام می‌شود که این امر نشان‌دهنده تمرکز قدرت در دست پادشاه است و تأثیر آن بر نظام سیاسی کشور را روشن می‌سازد (سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۴: ۱۵). افزون بر این، نزدیک به هفت هزار شاهزاده سعودی در بخش‌های مختلف دولتی فعالیت دارند و برقراری ائتلاف‌های عمده با تکنوکرات‌ها، بازرگانان برجسته و دیگر گروه‌های قدرتمند کشور از ویژگی‌های بارز آن‌هاست. در بسیاری از موارد، فرآیند تصمیم‌گیری در موضوعات کلیدی نیازمند مشارکت شاهزادگان و تکنوکرات‌ها است (سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۴: ۱۵). در دهه ۱۹۵۰، درآمدهای ناشی از صادرات نفت به عربستان وارد شد، در حالی که دولت این کشور هنوز در مراحل ابتدایی رشد خود قرار داشت و توسعه اقتصادی آن به طور محدود آغاز گردید. جامعه عربستان فاقد سنت‌های سیاسی بود و فقط از منظر جغرافیایی منسجم و یکپارچه باقی‌مانده بود. این انسجام جغرافیایی موجب شکل‌گیری دولت و هویت ملی شده بود. همچنین، فضای عمومی برای گروه‌های اجتماعی برای بیان خواسته‌های خود وجود نداشت و به عبارت دقیق‌تر، سیاست‌ها در سطوح محلی اجرا می‌شد و بخش عظیمی از جامعه به‌سختی با سازوکارهای دولتی در ارتباط بودند (Linnemann: 2015: 8).

باین حال، رژیم اقتدارگرای عربستان با بهره‌گیری از نظام توزیع رفاهی و یک بروکراسی گسترده، کنترل بر صنایع عمده، حمایت از بخش کشاورزی و ارائه یارانه‌های وسیع برای کالاهای اساسی چون پتروشیمی و مواد غذایی را به اجرا درمی‌آورد (Malik & Awadallah, 2011: 23). خانواده سلطنتی، رهبران مذهبی، قبایل، بازرگانان و تکنوکرات‌های جدید، به عنوان گروه‌های تأثیرگذار در عربستان شناخته می‌شوند. این الگوی همکاری میان گروه‌ها باهدف توسعه تجارت، به حفظ وفاداری سیاسی نیروهای کلیدی اجتماعی کمک می‌کند و به تقویت و تثبیت قدرت و نظام سیاسی حاکم می‌انجامد (Dahi, 2011: 2-6). در مجموع، می‌توان به وجود یک دولت رفاه در عربستان اشاره کرد که بستر سیاسی را به وجود آورده است و ثروت و ثبات اقتصادی را به ثبات سیاسی و تداوم رژیم نئوپاتریمونیال در این کشور مرتبط می‌سازد (Tulloch, 2009: 132). حاکمیت سیاسی سستی که به

آن نئوپاتریمونیال نیز گفته می‌شود، نوعی نظام سیاسی است که در آن یک خاندان سلطنتی با استفاده از ابزارهای حکومتی و اداری، قدرت خود را به شکل استبدادی اعمال می‌کند. در این ساختار، قدرت نه تنها بر اساس قوانین و مقررات رسمی، بلکه همچنین به واسطه روابط خانوادگی و شخصی میان اعضای خاندان حاکم و نهادهای دولتی برقرار می‌شود. این نوع حاکمیت، به تداوم و تثبیت قدرت خاندان سلطنتی کمک می‌کند و در عین حال، منجر به محدودیت‌های جدی برای مشارکت عمومی و نهادهای مستقل می‌گردد. در این نظام، وابستگی‌های سیاسی و اجتماعی بیشتر بر اساس وفاداری به خاندان حاکم شکل می‌گیرد تا بر اساس اصول دموکراتیک و قانونی؛ بنابراین، نئوپاتریمونیالیسم می‌تواند به عنوان یک مانع جدی در مسیر توسعه سیاسی و اجتماعی جوامع تلقی شود.

عملیاتی کردن تحکیم حکمرانی با سازوکارهای تعامل اقتصاد رفاهتی و رژیم سیاسی نئوپاتریمونیال

نظام سیاسی عربستان سعودی به شدت تحت تأثیر نظام اقتصادی خاص این کشور که به سرمایه‌داری رفاهتی معروف است، قرار دارد. این کشور با به کارگیری روش‌های خاص، ساختار سیاسی نئوپاتریمونیالیستی خود را تقویت کرده است. از جمله استراتژی‌های کلیدی این سیستم می‌توان به حاکمیت روابط مدرن و شخصی شدن قدرت، دیوانسالاری وابسته به حاکم، نوسازی و مدرن‌سازی زیرساخت‌های نظامی و امنیتی و همچنین استفاده از مکانیسم‌های مذهبی و قبیله‌ای اشاره کرد. به علاوه، رفیق‌بازی و آشنابازی در این نظام به عنوان ابزاری برای حفظ قدرت و نفوذ عمل می‌کند.

الف) حاکم شدن ظاهری مناسبات مدرن و شخصی شدن قدرت

در خاورمیانه، رشد و توسعه بیشتر به جنبه‌های اقتصادی و تکنولوژیکی محدود می‌شود و توسعه سیاسی به طور کلی در اولویت‌های نخبگان سیاسی قرار ندارد. جیمز بیل و رابرت اسپرینگبرگ بر عدم تغییرات اساسی در ساختار قدرت و الگوهای حکمرانی در این منطقه تأکید دارند. آن‌ها تصریح می‌کنند که علی‌رغم تحولات تاریخی، تغییرات عمیق در ساختار قدرت به ندرت مشاهده می‌شود. الگوهای سنتی سیاسی در خاورمیانه در شرایطی که به طور مستمر در حال حرکت هستند، همچنان پایدار مانده و اصلاحات جزئی و مستمر مانع از تحول بنیادی در نظام‌های سیاسی می‌شود و به تقویت اقتدارگرایی کمک می‌کند. تحرکات انتخابی و سرکوب‌های پراکنده به حفظ الگوی سیاسی کنونی با ایجاد تغییرات اصلاحی به میزان معین کمک می‌کند. (بیل و اسپرینگبرگ، ۲۰۰۰: ۱۲ - ۱۳). سعودی‌ها

در زمینه نوسازی و مدرنیزاسیون، تمایل زیادی به تغییر و تحول نشان داده‌اند. این اشتیاق به مدرنیزاسیون که شامل پیشرفت‌های اقتصادی، صنعتی، شهری و معماری و نیز به‌کارگیری فناوری‌های جدید است، توجه ناظران بین‌المللی را به خود جلب کرده است. با این حال، سعودی‌ها تمایل ندارند که این نوسازی‌ها به معنای پذیرش کامل مدرنیته تلقی شود و به‌نوعی از خودبیگانگی فرهنگی و اجتماعی منجر گردد. در پاسخ به درخواست‌های اصلاحات سیاسی و اجتماعی از سوی نخبگان لیبرال و مدرن، حاکمان عربستان معمولاً به تطمیع این گروه‌ها پرداخته و از این طریق تلاش کرده‌اند تا نارضایتی‌ها را کاهش دهند. این رفتار تطمیعی همچنین شامل سنت‌گرایان افراطی می‌شود و به‌عنوان یک استراتژی برای حفظ ثبات و پایداری حکومتی در عربستان در طول ۷۰ سال گذشته عمل کرده است؛ اما آشکار است که این رویکرد تطمیع در طول زمان هزینه‌های بیشتری به همراه خواهد داشت (طاهایی، ۱۳۸۲: ۱۹۸). یکی از مشکلات اصلی در عربستان سعودی، فقدان دموکراسی ناشی از ضعف اقتصادی بخش خصوصی است. در این کشور، وابستگی اقتصادی به دولت و ضعیف بودن ساختار تولیدی، منجر به محدودیت‌های قابل توجهی در زمینه آزادی بیان، تجمعات و رسانه‌های مستقل شده است. کمبود آزادی‌های سیاسی و عدم حاکمیت قانون، مانع از ایجاد حکمرانی خوب می‌شود که بتواند به نفع عمومی عمل کند و نه تنها به منافع شخصی گروه‌های خاص توجه نماید. همچنین، نخبگان و قدرت‌های حاکم بر اساس دیدگاه‌های سنتی و تاریخی، در کنار فقر فرهنگی و عدم مشروعیت مدرن نظام سیاسی، به حفظ ساختار پدرسالاری در عربستان ادامه می‌دهند (Kaufmann, Kraay & Mastruzzi, 2009: 49-78).

نظام نئوپاتریمونیالیسم برای بقای خود ناگزیر است که با تحولات روز همگام شود و از این رو، تشدید پدرسالاری در حکومت مستبدانه سعودی‌ها با برخی اصلاحات و تحولات اقتصادی و اجتماعی همراه شده است. اقدامات نوسازگرایانه سعودی‌ها به‌نوعی بخشی از استراتژی نوگرایانه برای ادامه حیات سیاسی آن‌هاست و به نظر می‌رسد این تغییرات از زیرساخت‌های واقعی اجتماعی ناشی نمی‌شود، بلکه بیشتر به تقویت پایه‌های رژیم نئوپاتریمونیال سعودی کمک می‌کند. درنهایت، این نوسازی‌ها به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که به حفظ قدرت حاکمیت فعلی منجر گردند و به تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی و سیاسی کشور نپردازند. خاندان سلطنتی عربستان همواره در برابر فشارهای فزاینده، رویکردی دوگانه اتخاذ کرده است. از یک سو، به سرکوب عناصر ناراضی، به‌ویژه معارضین اسلام‌گرا، در اواسط تا اواخر دهه ۹۰ پرداخت. از سوی دیگر، به‌منظور کاهش تنش و نشان دادن همدردی با اقشار مختلف جامعه،

اقداماتی انجام داد و به آن‌ها اعتبار سیاسی اعطا کرد. این سیاست شامل صدور قانون اساسی در سال ۱۹۹۲ و تشکیل مجلس شورا در سال بعد بود که هرچند به نظر گام‌های سمبلیک می‌رسیدند، در عمل تغییرات چندانی ایجاد نکردند. این استراتژی دوجبهی به‌منظور کنترل فشارهای داخلی و خارجی، محدود کردن دامنه سازش و اطمینان از حفظ انحصار قدرت توسط خاندان سلطنتی طراحی و به اجرا درآمد (کاره، ۱۳۷۸: ۳۲۰).

از دهه ۱۹۹۰ و به‌ویژه در دوران ملک عبدالله، اصلاحاتی در نظام سیاسی عربستان به وجود آمد که به‌ظاهر به‌سوی مدرنیزاسیون حرکت می‌کردند، اما درواقع به تقویت ساختار سیاسی موروثی و بازگشت به آن منجر شدند. باروی کار آمدن سلطان بن عبدالعزیز که سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ای را دنبال می‌کند، مسیر اصلاحات در جامعه و نظام سیاسی با ابهاماتی مواجه شد (سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۴: ۱۴ و ۱۵) این اصلاحات به‌عنوان روشی برای مقابله با خواسته‌های اصلاح‌طلبانه در کشور تفسیر می‌شوند و هدف آن‌ها تداوم قدرت خاندان سعودی و تقویت رژیم و ثبات سیاسی در عربستان است. می‌توان این وضع را به‌عنوان نوعی نئوپاتریمونیالیسم جدید توصیف کرد؛ بنابراین، رژیم خودکامه تعدیل‌شده سعودی نه‌تنها یک گام به‌سوی دموکراسی نیست، بلکه نظامی به وجود آورده که نهادها، قوانین و منطق آن به‌طورجدی در برابر هرگونه مدل خطی دموکراتیزاسیون مقاومت می‌کند. این وضعیت درواقع به معنای مدرن‌سازی ظاهری و اصلاحات سطحی است که تأثیر واقعی بر دموکراسی و مشارکت سیاسی ندارد. ثبات و پایداری خاندان سلطنتی و موروثی عربستان سعودی به‌عنوان عامل کلیدی در حفظ امنیت حکومت به شمار می‌رود. این موضوع، منجر به بروز گمانه‌زنی‌های مکرر درباره ایجاد جناح‌های مختلف در درون خانواده حاکم و کشمکش‌های احتمالی بر سر جانشینی پادشاه شده است (نادری، ۱۳۸۸: ۸۰۸) ب بسیاری از اعضای خاندان سلطنتی با اصلاحات، به‌ویژه در زمینه‌هایی نظیر استقلال قضایی، توزیع عادلانه ثروت و شفافیت در اقتصاد عمومی، به‌شدت مخالف هستند. این اصلاحات می‌تواند به‌طورجدی وضعیت اجتماعی و اقتصادی آن‌ها را در عربستان به چالش بکشد. (Russel, 2003b: 5) به‌عنوان نمونه، شاهزاده نایف، وزیر کشور عربستان، در واکنش به درخواست‌های مربوط به تغییرات در ژانویه ۲۰۰۳ به‌صراحت اعلام کرد که تغییر به معنای دگرگونی اساسی در وضعیت موجود نیست، بلکه تنها توسعه را قبول دارد. این جملات نشان‌دهنده نگرانی‌های عمیق در بین اعضای خاندان سلطنتی از تحولات اساسی و تأثیرات بالقوه آن بر قدرت و ثروت آنان است. درواقع، این نوع واکنش‌ها بیانگر

تمایل به حفظ وضعیت موجود و عدم تغییرات بنیادین در ساختارهای حکومتی و اجتماعی عربستان سعودی است (Jones, 2003: 11).

بر اساس ارزیابی‌های مرکز فریدم هاوس، عربستان سعودی به‌طور مداوم به‌عنوان کشوری غیرآزاد شناخته می‌شود و در سال ۲۰۰۲ در زمره ۱۰ کشور با رژیم‌های سرکوبگر قرار گرفت. این ارزیابی‌ها نشان‌دهنده محدودیت‌های جدی در حوزه آزادی‌های سیاسی و مدنی در این کشور است (Freedom in the World, 2003: 10). به‌علاوه، براساس شاخص آزادی در سال ۲۰۰۵، عربستان سعودی به‌عنوان محدودترین کشور در میان کشورهای عربی معرفی گردید. (Economist Intelligence Unit, 2005: 3) علاوه بر این، شفافیت بین‌المللی نیز به وضعیت فساد در عربستان اشاره کرده و نمره ۳٫۴ از ۱۰ را به این کشور اختصاص داده است که نشان‌دهنده وجود فساد در نهادهای دولتی و اجتماعی است. در سال ۲۰۱۴، عربستان در رتبه ۵۵ جهانی در زمینه فساد قرار گرفت که این موضوع حاکی از چالش‌های جدی در راستای حکمرانی خوب و شفافیت در این کشور است. به‌طورکلی، این داده‌ها نمایانگر یک نظام سیاسی و اجتماعی هستند که با مشکلات عمیق در زمینه آزادی، شفافیت و فساد مواجه است (Transparency international.org: 2014). در عربستان سعودی، اگرچه نهادهای رسمی و به‌ظاهر دموکراتیک وجود دارد، اما قدرت اصلی همچنان در دستان حاکم متمرکز است. این امر باعث شده که قدرت به‌طور فردی و شخصی اداره شود. فعالیت‌های سیاسی، از جمله فعالیت احزاب و اتحادیه‌های کارگری در این کشور به‌طور کامل ممنوع است و حقوق اساسی شهروندان، به‌خصوص در حوزه آزادی بیان، به‌شدت محدود شده است. انتقاد از دولت، مذهب و خاندان سلطنتی تحت فشار و ممنوعیت قرار دارد. همچنین، زنان با محدودیت‌های زیادی در دستیابی به حقوق خود روبه‌رو هستند و به‌نوعی در انزوا نگه‌داشته می‌شوند. استقلال قوه قضاییه نیز به‌دلیل نفوذ خاندان سلطنتی در معرض خطر قرار دارد؛ بنابراین، حکومت عربستان سعودی با حفظ وضعیت غیرسیاسی جمعیت، توانسته است ثبات و تداوم خود را برای سال‌ها حفظ کند.

ب) نوسازی و مدرن‌سازی زیرساخت‌های نظامی و امنیتی

یکی از ویژگی‌های کلیدی نظام نئوپاتریمونیال عربستان، استفاده از درآمدهای کلان اقتصادی برای نوسازی و توسعه زیرساخت‌ها، به‌ویژه در حوزه نظامی است. به‌گفته آرتز، رژیم‌های خودکامه قادر به حفظ انسجام درونی خود هستند و این امر به‌واسطه وجود نخبگان کلیدی، مانند نیروهای نظامی و

امنیتی و نیز نیروهای سیاسی صورت می‌پذیرد که خود را با قواعد رژیم وفق می‌دهند. برای مثال، رهبران خودکامه کشورهای عربی با سرکوب و نادیده گرفتن مشارکت‌های مدنی، تمامی گزینه‌های جایگزین نظام استبدادی خود را حذف کرده و بدین ترتیب فضایی امن برای فعالیت و قدرت عمل خود ایجاد کرده‌اند. این رویکرد، به‌طور معناداری به تثبیت حاکمیت و کنترل بر جامعه کمک کرده است. (آرتز و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۷). در چارچوب نظام نئوپاتریمونیال عربستان سعودی، منابع عظیم نفتی و سیاست‌های مالی ناشی از آن، به‌طور قابل توجهی بر ماهیت دولت تأثیر گذاشته و به سمت ایجاد یک رژیم اقتدارگرا و سیاست‌های سرکوبگرانه سوق داده است. به‌طور خاص، درآمدهای نفتی به دولت این کشور امکان داده است تا با تأمین بودجه کافی، زیرساخت‌های امنیتی را برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی تقویت کند و در نتیجه از بروز اصلاحات دموکراتیک جلوگیری نماید (سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۴: ۲۷). دولت عربستان با استفاده از این درآمدها، به همراه سیاست‌های تطمیع، به سرکوب گروه‌های سیاسی و اجتماعی پرداخته و آن‌ها را از حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی خود محروم کرده است. به همین دلیل، بخش قابل توجهی از بودجه سالانه این دولت به امور نظامی و امنیتی اختصاص می‌یابد تا بتواند با مخالفان خود به مقابله بپردازد. این روند، نه تنها به تقویت اقتدار دولت کمک می‌کند، بلکه فضای سیاسی را برای هرگونه تغییر و اصلاح محدود می‌سازد و شرایطی را فراهم می‌آورد که در آن صدای مخالفان به راحتی سرکوب می‌شود و بدین ترتیب، روند دموکراتیزه شدن جامعه به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. هزینه‌های نظامی عربستان سعودی در سال ۱۹۹۷ کمتر از ۲۰ میلیارد دلار بوده که این رقم در سال ۲۰۱۴ به بیش از ۸۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که هزینه‌های نظامی این کشور به نسبت تولید ناخالص داخلی در سال‌های مختلف به‌طور قابل توجهی تغییر کرده است؛ به‌طوری‌که در سال ۲۰۱۲ این هزینه‌ها معادل ۷,۷ درصد بود، در سال ۲۰۱۳ به ۴,۹ درصد کاهش یافت و سپس در سال ۲۰۱۴ به ۱۰,۷ درصد و در سال ۲۰۱۵ به ۱۲,۶ درصد رسید (Anthony, 2015: 35-11). در زمینه خرید تسلیحات، عربستان سعودی بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۶ کمتر از ۱۰ میلیارد دلار هزینه کرده است، در حالی که در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۴، این رقم به بیش از ۸۲ میلیارد دلار رسید. بر اساس گزارش مؤسسه بین‌المللی تحقیق پیرامون صلح، عربستان سعودی با هزینه کرد ۳۸ میلیارد دلار برای خرید تجهیزات نظامی، معادل ۲,۶ درصد از خریدهای جهانی را به خود اختصاص داده و در رده نهم جهانی قرار دارد. این کشور بین ۸ تا ۱۲ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به

خرید تسلیحات اختصاص می‌دهد که نشان‌دهنده تعهد بالای آن به تقویت نیروی نظامی است. به‌علاوه، در سال ۱۹۹۵، میزان واردات تسلیحاتی عربستان معادل ۳۱,۳ درصد از کل واردات کشور بود که بیانگر وابستگی این کشور به تسلیحات خارجی است... (World, Factbook, 2009). اهمیت نهادسازی در دستگاه‌ها و رژیم‌های خودکامه، به‌ویژه در زمینه ارتش، در عربستان سعودی قابل توجه است. این نهادسازی به‌عنوان یک روش مؤثر برای حفظ و تداوم ساخت سیاسی نئوپاتریمونیالیسم در این کشور عمل می‌کند. نیروهای امنیتی و نظامی در عربستان دارای موقعیت غالبی هستند و از آنجایی که این دستگاه‌ها بر اساس الگوهای پدرسالارانه مدیریت می‌شوند، نظام سیاسی توانسته است تا به امروز به حیات خود ادامه دهد. این قابلیت و اراده برای سرکوب ابتکارات و خواسته‌های اصلاح‌طلبانه از پایین، از ویژگی‌های بارز نظام حاکم در عربستان می‌باشد. با توجه به تقویت زیرساخت‌های امنیتی و نظامی، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که نظام سیاسی عربستان سعودی به‌صورت نئوپاتریمونیال عمل می‌کند و موفق شده است تا با مدرن‌سازی نهادهای خود، ساختار سنتی و موروثی خود را حفظ نماید. درواقع، این نظام توانسته است با ترکیب سنت و نوآوری، ثبات و تداوم را در درون خود ایجاد کند.

ج) دیوانسالاری تابع حاکم

قرن بیست و یکم شاهد ظهور دیکتاتورهای مدرن در حکومت‌های نیمه‌مدرن است که به‌واسطه سیستم‌های بوروکراتیک و ارتش‌های مدرنیزه شده هدایت می‌شوند. دیوانسالاری در کشورهایی که بر پایه منابع نفتی بنا شده‌اند، غالباً غیرعقلانی است و فلسفه وجودی آن، عدم نیاز به دریافت مالیات را در مقابل فقدان نمایندگی سیاسی توجیه می‌کند. این موضوع نشان‌دهنده وجود رابطه‌ای معنادار میان تحصیلات دولتی و ماهیت غیر دموکراتیک آن است. به‌بیان دیگر، استقلال اقتصادی دولت‌ها از جامعه، دلیل اصلی غیر دموکراتیک بودن رژیم‌های تحصیل‌دار محسوب می‌شود... (لوسیانی، ۱۳۷۴: ۴۲۶) فصل دوم قانون اساسی عربستان سعودی به نوع حکومت در این کشور اشاره دارد و بر سلطنتی بودن و موروثی بودن آن تأکید می‌کند، به‌گونه‌ای که ارشدترین پسران خاندان عبدالعزیز موظف به اداره کشور بر اساس اصول قرآن و سنت پیامبر (ص) هستند. در اصول ۵۶، مسئولیت ریاست شورای وزیران به پادشاه واگذار شده و وی حق نصب و عزل معاونان نخست‌وزیر، وزیران و مقامات عالی‌رتبه را دارد. وزرا و رؤسای بخش‌های مستقل در قبال نخست‌وزیر مسئولیت دارند و پادشاه می‌تواند شورای وزیران را منحل کرده و دوباره تشکیل دهد. (زراعت‌پیشه، ۱۳۸۴: ۱۷۷). عربستان سعودی دارای ۱۳ منطقه

است که بر هر منطقه یک شاهزاده یا یکی از وابستگان خاندان سلطنتی حکومت می‌کند، امیران و حکام مناطق را پادشاه منصوب می‌نماید. به این ترتیب دولت در عربستان، کنترل کامل جامعه و هدایت آن در دست دارد و با حساسیت زیادی در برابر تلاش‌های مربوط به تحقق مسائلی نظیر توزیع قدرت سیاسی، احساس تعهد و مسئولیت دولت، روندهای دموکراتیک، آزادی بیان و عقیده، به شدت مقاومت کرده و هر نوع تلاشی در این زمینه‌ها از سوی حکومت سعودی سرکوب یا کنترل می‌شود (سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۴: ۱۴). عربستان سعودی شامل ۱۳ منطقه است که هر یک تحت مدیریت یک امیر یا یکی از اعضای خاندان سلطنتی قرار دارد. پادشاه کشور مسئولیت انتصاب این امیران و حکام مناطق را بر عهده دارد. این ساختار حکومتی به دولت سعودی این امکان را می‌دهد که کنترل کاملی بر جامعه داشته باشد و به طور مؤثری آن را هدایت کند. نظام حکومتی عربستان به شدت نسبت به هرگونه تلاشی برای گسترش قدرت سیاسی، ایجاد احساس تعهد و مسئولیت در دولت، توسعه روندهای دموکراتیک و همچنین آزادی بیان و عقیده، واکنش نشان می‌دهد. درواقع، هرگونه تلاش برای پیشبرد این مسائل به سرعت سرکوب یا محدود می‌شود. این رویکرد حکومتی بیانگر تمایل عربستان به حفظ ثبات و کنترل اجتماعی در برابر تغییرات سیاسی و اجتماعی است و نشان می‌دهد که این کشور به دنبال جلوگیری از هر نوع چالش جدی به نظام موجود است. در نتیجه، وضعیت سیاسی در عربستان سعودی به شدت تحت نظارت و کنترل قرار دارد و هرگونه نشانه‌ای از تغییرات بنیادین با واکنش‌های شدید روبرو می‌شود.

درآمدهای نفتی در عربستان سعودی تأثیر عمیقی بر ساختار اجتماعی و اقتصادی قبیله‌ای این کشور داشته‌اند. بسیاری از افراد قبیله‌ای و بدوی که پیش‌تر به اقتصاد قبیله‌ای وابسته بودند، با افزایش درآمدهای نفتی به شهرها مهاجرت کردند و به نیروی کار دولتی تبدیل شدند. این تغییرات منجر به کاهش وابستگی آن‌ها به هویت قبیله‌ای‌شان شد و در عوض، آن‌ها به حقوق و کمک‌های دولتی برای تأمین معیشت خود وابسته شدند. دولت سعودی نیز با ارائه تسهیلات مالی و خدمات رفاهی، تلاش کرده است تا انتظارات سیاسی شهروندان را کاهش دهد و از نارضایتی‌های اجتماعی جلوگیری کند. در این نظام اقتصادی که وابستگی عمیق به نفت دارد، دولت با ارائه کالاهای عمومی و خدمات اجتماعی به دنبال حفظ رضایت شهروندان و پاسخگویی به نیازهای آنان است، هرچند این پاسخگویی ممکن است محدود باشد. به این ترتیب، تغییرات اقتصادی ناشی از درآمدهای نفتی نه تنها ساختار اجتماعی را دگرگون کرده، بلکه نوعی وابستگی جدید به دولت را نیز در میان شهروندان به وجود آورده است. (همدانی،

۱۳۸۵: ۷۰، Lancaster and Walle, 2013:38). عربستان سعودی برای حفظ و استمرار قدرت خود به ایجاد مشروعیت رفاهی متکی است. این رژیم در دهه ۱۹۷۰ و پس از افزایش قیمت نفت، توانست این مشروعیت را به دست آورد. اقدامات متعددی مانند ساخت زیرساخت‌های اقتصادی، فراهم کردن امکانات آموزشی و بهداشتی، تأسیس نهادهای خیریه و رفاهی و مدرن‌سازی نهادهای دولتی، به منظور تقویت این پایگاه مشروعیت رفاهی انجام شده است. به عنوان نمونه، در سال ۲۰۱۱، ملک عبدالله با ارائه بسته‌ای اقتصادی به مردم و نهادهای مذهبی، تلاش کرد تا وفاداری آنان را جلب کند. ارزش این بسته که حدود ۱۳۰ میلیارد دلار برآورد شده، شامل افزایش حقوق کارمندان و کارگران، ساخت بیمارستان‌های جدید و تعیین حداقل حقوق برای بیکاران بود. در این نظام اقتصادی که به نفت وابسته است، دولت با ارائه خدمات عمومی و اجتماعی سعی در حفظ رضایت شهروندان دارد و درعین حال، پاسخگویی آن محدود است. خاندان آل سعود با ایجاد یک سیستم حکومتی سنتی و استبدادی، نوعی دیوان‌سالاری قبیله‌ای را شکل داده که به تداوم سلطه و قدرت خود در قالب یک رژیم نئوپاتریمونیال منجر شده است. این وضعیت نشان‌دهنده چالش‌های پیش روی دولت در برقراری تعادل میان نیازهای اجتماعی و حفظ قدرت سیاسی است (Gause, 2011b: 6).

د) مکانیسم نظام مذهبی، فامیلی، رفیق‌بازی و آشنابازی

در جامعه عربستان، ارتباط میان ارزش‌های قبیله‌ای و ساختار اقتصادی نقش مهمی در تداوم رژیم سعودی دارد. اندرسون به این نکته اشاره می‌کند که سیاست در خاورمیانه به شدت به روابط شخصی، دوستی‌ها و خانوادگی وابسته است. این وضعیت بیشتر ناشی از نوآوری و بی‌ثباتی نهادهای رسمی و روابط غیرشخصی است تا آنکه بخواهد بازتاب‌دهنده یک سنت باشد (Russell, 2004: 106). مشروعیت رژیم نئوپاتریمونیال آل سعود به وضوح در تداوم حکومت اقتدارگرای این خانواده که به مدت طولانی بر عربستان سعودی حکمرانی کرده‌اند، نمایان است. این موضوع به ویژه به دلیل حفظ سنت‌ها و نقش رهبران سنتی در ساختار سیاسی کشور قابل توجه است. در نظام‌های نئوپاتریمونیال، سنت‌ها به عنوان مؤلفه‌ای کلیدی در سیاست به شمار می‌روند و معمولاً هیچ گونه اصلاح یا تغییر در این زمینه‌ها پذیرفته نمی‌شود. در عربستان سعودی، ارزش و اهمیت سنت‌ها به ویژه بارز است و به نحوی به تداوم و پایداری رژیم کمک می‌کند. در این راستا، می‌توان گفت که دوام این رژیم به نوعی به حفظ و تحکیم سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی وابسته است. درواقع، این امر نشان‌دهنده ارتباط عمیق بین سیاست و

فرهنگ در جامعه عربستان سعودی است که بر اساس آن، تغییرات سیاسی به سادگی امکان پذیر نیستند و به همین دلیل، رژیم آل سعود توانسته است با اتکا به این سنت‌ها، قدرت خود را حفظ کند. (Tulloch, 2009: 128-129). عربستان سعودی به عنوان یک کشور با تنوع قبیله‌ای بالا، دارای هشت قبیله اصلی شامل عنیزه، بنی خالد، بنی حرب، آل مره، بنی مطیر، قحطان، شمر و عتیه است. علاوه بر این، حداقل پانزده قبیله فرعی و کوچک‌تر نیز در این سرزمین وجود دارند. یکی از مهم‌ترین این طوایف، قبیله قریش است که به دلیل ارتباط تاریخی‌اش با پیامبر اسلام (ص) و نقش مؤثرش در تاریخ اسلام، از اعتبار خاصی برخوردار است. قبایل عمده عربستان به واسطه جمعیت قابل توجه خود در عرصه سیاست این کشور تأثیرگذارند و در تأمین نیروهای گارد ملی و ارتش نقش اساسی ایفا می‌کنند. گارد ملی که از سال ۱۹۶۳ میلادی تحت رهبری ملک عبدالله فعالیت داشته، بیشتر اعضای خود را از میان قبایل انتخاب می‌کند و ساختار آن بر اساس تقسیمات قبیله‌ای سازمان‌دهی شده است. سران قبایل در سطح محلی به عنوان تصمیم‌گیرندگان کلیدی عمل می‌کنند و در ارتش سعودی نیز دارای نقش مهمی هستند. از سوی دیگر، تعلق به یک قبیله خاص تأثیر زیادی در تخصیص پست‌های دولتی در نظام قبیله‌ای شبه جزیره عربستان دارد. این پست‌ها شامل وزارتخانه‌هایی چون دفاع، امور خارجه، امنیت و اطلاعات می‌شوند. به این ترتیب، این نظام ساختاری وفاداری عمیق به رهبر قبیله و به تبع آن به پادشاه عربستان سعودی را تضمین می‌کند و روابط قبیله‌ای به عنوان یک عنصر کلیدی در سیاست و حکمرانی این کشور مطرح است (سمعی اصفهانی، ۱۳۹۴: ۱۸). فرقه‌گرایی در عربستان سعودی به عنوان یک واقعیت اجتماعی به وضوح مشاهده می‌شود و این پدیده ارتباط نزدیکی با اتحاد دولت سعودی و جنبش وهابی دارد. ریشه‌های بسیاری از رفتارهای تبعیض آمیز در تاریخ شکل‌گیری و توسعه اولیه دولت عربستان نهفته است. حکومت سعودی با تکیه بر فرقه‌گرایی و حمایت از وهابی‌های تندرو به دنبال کسب مشروعیت در میان مردم بوده است. ساختار اجتماعی قبیله‌ای عربستان به گونه‌ای است که رابطه‌ای دوسویه با طبقه حاکم برقرار می‌کند. قبایل نه تنها به دنبال درگیری با حکام نیستند، بلکه به عنوان یک نیروی نظامی در خدمت خاندان آل سعود قرار دارند. در عوض، آل سعود با اتخاذ سیاست‌های قبیله‌ای و روابط مبتنی بر دوستی و آشنایی، حمایت‌های مالی و سیاسی خود را به سران قبایل ارائه می‌دهد. مأمون فندی در تحلیل خود از منظر پست‌مدرنیستی، با ترکیب مفاهیمی چون موقعیت و منزلت اجتماعی، نظریات وبر و عصیت ابن خلدون را به کار می‌گیرد و استدلال می‌کند که در گفتمان اجتماعی

عربستان، فامیل‌گرایی و خویشاوندسالاری از اهمیت بیشتری نسبت به روابط اقتصادی و طبقات اجتماعی برخوردار است. این امر نشان‌دهنده این است که هویت اجتماعی و روابط خویشاوندی در ساختار اجتماعی عربستان نقشی کلیدی ایفا می‌کند و به‌نوعی بر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی تأثیرگذار است. (Russell, 2004: 110) در این راستا، جایگاه افراد در سیاست و جامعه بیشتر تحت تأثیر روابط خانوادگی قرار دارد تا بر مبنای طبقه اجتماعی. دولت سعودی به‌صورت ساختاریافته‌ای بر اساس این روابط خانوادگی فعالیت می‌کند و افراد با توجه به جایگاه اجتماعی خود به وزارتخانه‌ها و سمت‌های کلیدی منصوب می‌شوند. افزایش درآمدهای نفتی به حمایت از بازرگانان انجامید که این امر موجب رشد اقتصادی آن‌ها شد. درآمدهای ناشی از رانت، استقلال سیاسی سعودی‌ها را تقویت کرد و دولت به‌عنوان توزیع‌کننده منابع، جایگزین مالیات‌های سستی شد. این وضعیت به‌تدریج به تضعیف استقلال بازرگانان نخبه انجامید، به‌ویژه با ظهور طبقه متوسط که دسترسی بیشتری به آموزش و منابع اداری دارند. هرچند این پدیده را می‌توان در کشورهای دیگر شورای همکاری خلیج فارس مشاهده کرد، اما در عربستان سعودی به‌وضوح نشان می‌دهد که استقلال اقتصادی دولت که ناشی از منابع طبیعی است، به‌طور سیستماتیک به آن امکان را می‌دهد که بورژوازی را بر اساس روابط خانوادگی و خویشاوندی شکل دهد که شامل خانواده‌های مختلف از نجد تا بازرگانان حجازی می‌شود... (Linnemann: 2015: 8) افزون بر خویشاوندسالاری، سازوکارهای مذهبی نیز به‌عنوان یکی از شبکه‌های حمایتی نظام سیاسی عربستان سعودی به‌شمار می‌روند. در این زمینه، ارتباطات پیچیده‌ای میان اقتصاد و سیاست قابل مشاهده است. حکومت عربستان به‌طور مستمر بخشی از درآمدهای نفتی خود را به نهادهای مذهبی و برگزاری مناسک دینی اختصاص می‌دهد. این اقدامات در استمرار مشروعیت مذهبی و سیاسی و همچنین جلب حمایت علمای سلفی و وهابی و پیوستگی توده‌های مذهبی به حکومت، نقش کلیدی ایفا کرده است. گوئی‌دو اشتاین‌برگ به روابط تاریخی میان علمای وهابی و حاکمان سعودی اشاره دارد و براین باور است که این علمای مذهبی به‌رغم برخی تضادهای نظری، در بسیاری از مواقع از سیاست‌های حاکمان سعودی حمایت کرده‌اند (آقا علیخانی، ۱۳۹۲: ۵۷۴) به‌عنوان مثال، در زمان اعلام اصلاح‌طلبان در ۱۱ مارس ۲۰۱۱، در اوج اعتراضات عربی، شورای علمای عربستان به‌عنوان نهاد مذهبی رسمی، به حمایت از رژیم سعودی پرداخته و اعتراضات را نامشروع و غیر اسلامی اعلام کردند. این در حالی است که دولت سعودی نیز اعلام کرد که بخشی از بودجه را به

نهادهای مذهبی و تقویت قدرت پلیس مذهبی اختصاص خواهد داد. این تعاملات نشان‌دهنده تأثیر عمیق مذهب بر سیاست در عربستان و نقش نهادهای مذهبی در حفظ قدرت حاکمان است (آرتز و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۶). گوردون کریمام در مطالعه خود بر روی جنبش‌های اسلامی مخالف در عربستان سعودی، به این نکته اشاره می‌کند که این گروه‌ها عموماً تمایلی به سرنگونی حکومت‌ها ندارند. در عوض، آن‌ها بیشتر خواهان اصلاحات اساسی و بازسازی دولت و جامعه هستند تا عملکرد دولت را بهبود بخشند. لذا، اپوزیسیون در عربستان سعودی عمدتاً به دنبال اصلاحات است و نه انقلاب که این موضوع به‌عنوان یکی از عوامل مهم در حفظ ثبات و پایداری رژیم مطرح می‌شود. (Russell, 2004: 111). مأمون فندی نیز با بررسی دقیق‌تر شخصیت‌ها و اهداف گروه‌های مخالف در این کشور، تأکید می‌کند که اسلام به‌عنوان تنها بستر مناسب برای اپوزیسیون جهت انتقاد از رژیم عمل می‌کند و در داخل کشور از حمایت قابل توجهی برخوردار است. با این حال، او هشدار می‌دهد که این عرصه رقابتی، به‌گونه‌ای است که اپوزیسیون نمی‌تواند در آن پیروز شود. به عبارت دیگر، درحالی که اسلام به‌عنوان ابزاری برای انتقاد از رژیم مورد استفاده قرار می‌گیرد، شرایط موجود به‌گونه‌ای است که مانع از دستیابی به نتایج مطلوب برای اپوزیسیون می‌شود. این تحلیل نشان می‌دهد که ساختار سیاسی و اجتماعی عربستان سعودی به‌رغم وجود نارضایتی، به‌شدت بر پایداری رژیم تأثیرگذار است (Russell, 2004: 110). سعودی‌ها همواره به دنبال مدیریت بحران‌های داخلی خود به‌وسیله ترکیبی از سرکوب و ارائه مشوق‌های اقتصادی هستند. این رویکرد همچنین شامل تقویت و تحکیم اتحاد کشورهای عضو اتحادیه عرب می‌شود که به‌نوعی سنگربندی جدیدی را در عرصه سیاسی این کشور ایجاد کرده است. این سنگربندی بر پایه اقتدارگرایی حاکمان عرب، محدودیت فضای سیاسی و خرید وفاداری مردم بناشده است. به‌طورکلی، دولت عربستان از مکانیسم‌های وفاداری قبیله‌ای و روابط نزدیک اجتماعی به‌عنوان ابزاری برای کنترل جامعه و تحقق اهداف سیاسی خود استفاده می‌کند... (Nazer, 2003: 13). دسترسی دولت به منابع عظیم نفت به‌عنوان عامل مهمی در ایجاد رفاه اجتماعی و تأمین خدمات عمومی در نظر گرفته می‌شود. این وضعیت به دولت این امکان را داده است که به‌نحوی مؤثر تقاضاهای اجتماعی برای اصلاحات سیاسی و اجتماعی اساسی را کاهش دهد. علاوه بر این، مطالعات اخیر به وجود فساد گسترده و سرمایه‌داری رفاقتی در ساختار اقتصادی عربستان اشاره دارند و ضعف حاکمیت را به‌عنوان عاملی برای کارایی اقتصادی این کشور مطرح می‌کنند. فساد و ائتلاف‌های اقتصادی، همراه با روابط

شخصی، به عنوان ویژگی های بارز مبادلات اقتصادی و اجتماعی در عربستان شناخته می شوند و این وضعیت به ویژه در مقایسه با کشورهای اتحادیه اروپا قابل توجه است (Lancaster and van de Walle, 2013: 36).

ه) نظام حامی - پیرو و فرهنگ تبعیت

رابطه میان فرهنگ و سیاست معمولاً دارای طبیعتی دوسویه و متقابل است، لیکن دولت های نفتی به دلیل انحصار در منابع درآمدی و برخورداری از ابزارهای لازم، می توانند تأثیرات عمیق و بنیادی بر فرهنگ سیاسی جامعه داشته باشند. این دولت ها با بهره گیری از انحصار منابع مالی، به تصدی گری در امور فرهنگی پرداخته و تلاش می کنند تا نمادها و نگرش های فرهنگی که به نوعی تابعیت از سیاست های دولتی دارند را بازتولید نمایند. در نظام اقتصادی عربستان، برای حفظ و تحکیم پایه های رژیم سیاسی و تسلط بر جامعه، نیاز به بازتولید فرهنگ سیاسی تابع وجود دارد که ویژگی هایی نظیر سلطنت موروثی و حمایت گرایی را ترویج می کند. به منظور تحقق این هدف، دولت از ابزارها و نهادهای مختلفی مانند نظام آموزشی، مراکز فرهنگی دولتی و رسانه ها برای شکل دهی به رویکردهای سیاسی و القای فرهنگ سیاسی تابع بهره می برد. استفان هوتوگ با معرفی مفهوم «حمایت گرایی بخش بندی شده»، این پدیده را به عنوان یکی از چالش های اساسی در برابر اصلاحات در دولت های رانته معرفی می کند. به گفته او، حمایت گرایی به روابط نابرابر و انحصاری بین حکومت و حامیان اشاره دارد و بخش بندی شده به وجود گروه های مختلف با موقعیت های گوناگون در این ساختار اشاره می کند. این تحولات نشان دهنده پیچیدگی های خاص در تعامل فرهنگ و سیاست در زمینه دولت های نفتی است. (آقا علیخانی، ۱۳۹۲: ۵۷۷ - ۵۷۸).

فرهنگ سیاسی عربستان سعودی عمدتاً بر اساس تبعیت و وابستگی شکل گرفته است. در این نظام سیاسی، رقابت در عرصه سیاست وجود ندارد و این عدم رقابت موجب گسترش پدیده های حامی - پیروی و رانت سیاسی شده است. این سیستم به دلیل پیشینه تاریخی و رویکردی که به سیاست دارد، به طور سستی از بالا به پایین عمل می کند. این وضعیت، خود عاملی برای تداوم تبعیت و رانت سیاسی بوده و مانع از مشارکت های رقابتی در جامعه می شود. از این رو، به نظر می رسد که ادامه فرهنگ سیاسی کنونی در عربستان به تقویت و استمرار این پدیده ها منجر خواهد شد. در این زمینه، ارتباط نزدیک میان استخراج نفت و گروه های حاکم نیز حائز اهمیت است. نهادهای شکل گرفته در این راستا، بیشتر به منظور

حفظ منافع گروه‌های قدرتی ایجاد می‌شوند و نه برای توسعه ملی. این نهادها مانع از شکل‌گیری نهادهای مشارکتی می‌شوند که در آنها به منافع عمومی توجه شود. در نتیجه، نظام‌های طبقاتی و نابرابری‌های ساختاری در جامعه گسترش می‌یابد که خود به بروز مشکلات و نابسامانی‌هایی می‌انجامد. دولت رانتیر با توزیع رانت میان افراد بانفوذ و گروه‌های خاص، در واقع حامیانی برای خود فراهم می‌آورد. این نوع حامی‌پروری که می‌توان به آن کاپیتالیسم رابطه‌ای نام داد، نوعی وابستگی ساختاری میان حامی و پیرو ایجاد می‌کند. در این سیستم، افرادی که به حامی خود خدمت می‌کنند، در عوض منافع اقتصادی و سیاسی قابل توجهی کسب می‌کنند. به این ترتیب، چرخه‌ای از وابستگی و نابرابری در جامعه شکل می‌گیرد که به تداوم این وضعیت می‌انجامد (کلاپو، ۱۳۸۰: ۵۸). بنابراین در نظام‌های اقتصادی رانتی، دولت‌ها و رهبران به عنوان حامیان اصلی عمل می‌کنند و در مقابل، طبقات اجتماعی و توده‌ها در موقعیتی تابع و پیرو قرار دارند. این رابطه دوسویه و فاسد به‌ویژه در شرایطی که سرمایه‌داری رفاقتی حاکم است، موجب تداوم و نهادینه شدن ویژگی‌هایی چون محافظه‌کاری و اطاعت در جامعه می‌شود. در این فرایند، نافرمانی مدنی به تدریج از بین می‌رود و فرهنگ تابعیت در میان مردم ریشه‌دار می‌گردد. این وضعیت نه تنها به تقویت حکومت‌های فاسد کمک می‌کند، بلکه به‌طور کلی به مشروعیت‌بخشی به شرایط اقتصادی و اجتماعی ناعادلانه منجر می‌شود؛ بنابراین، چنین سازوکاری به‌طور مستمر به بقا و استمرار نظام‌های غیرشفاف و فسادآلود می‌انجامد و جامعه را از دستیابی به تغییرات مثبت و اصلاحات بنیادی باز می‌دارد.

و) حمایت‌های خارجی

عامل کلیدی دیگری که به تقویت اقتصاد سیاسی نئوپاتریمونیالیستی عربستان سعودی کمک کرده، سیستم کلاپتالیستی و وابستگی این کشور به سرمایه‌های بین‌المللی و کمک‌های مالی ایالات متحده است. در عوض، نیاز غرب به منابع انرژی فراوان عربستان نیز به تثبیت این روابط کمک کرده است. این وابستگی متقابل به‌طور مداوم به تقویت اقتدارگرایی و جلوگیری از اصلاحات سیاسی در این کشور منجر شده است. پری آندرسون به‌طور خاص به وابستگی مداوم کشورهای عربی به سیستم امپراتوری آمریکا در زمینه تأمین امنیت و خرید تسلیحات نظامی اشاره می‌کند که این موضوع به‌ویژه پس از جنگ اول خلیج فارس نمایان‌تر شده است. آمریکا و کشورهای غربی در استراتژی‌های اقتصادی و امنیتی خود، عربستان را در موقعیتی ویژه قرار داده‌اند. با آغاز فعالیت‌های شرکت‌های آمریکایی همچون آرامکو در کشف و صادرات نفت این کشور، اقتصاد ایالات متحده نیز در سایه این فعالیت‌ها احساس امنیت کرده

است (میلتون ادواردز، ۱۳۸۲: ۹۷) همچنین، صادرات تسلیحات از غرب و فرصت‌های سرمایه‌گذاری در کالاهای مصرفی به عربستان سعودی اهمیت ویژه‌ای بخشیده است که در نهایت باعث ایجاد حمایت بیشتر غرب و آمریکا از این کشور برای حفظ ثبات می‌شود. به‌عنوان مثال، عربستان سعودی در بازه زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸، به بزرگ‌ترین خریدار تسلیحات آمریکایی با ارزشی بالغ بر ۱۱,۲ میلیارد دلار تبدیل شد. (برزگر، ۱۳۸۹: ۱۸)

اتحاد استراتژیک بین عربستان سعودی و ایالات متحده پس از پایان جنگ جهانی دوم به تقویت موقعیت این رژیم پادشاهی در برابر تهدیدات داخلی و خارجی در غرب آسیا کمک کرده است. حمایت‌های ایالات متحده همواره عامل پایداری و ثبات در عربستان بوده و این واقعیت نشان‌دهنده اهمیت رابطه دو کشور در راستای حفظ اقتدار خاندان آل سعود است. این روابط به‌ویژه از منظر اقتصادی و امنیتی قابل تحلیل است. به‌طور سنتی، تعاملات آمریکا با عربستان به‌صورت معامله‌ای تحت عنوان "نفت در مقابل امنیت" شکل گرفته است. این توافق به‌ویژه در خلال بحران نفتی سال ۱۹۷۳ به‌وضوح خود را نشان داد، زمانی که عربستان با تضمین عرضه پایدار نفت، قیمت‌های منطقی را حفظ کرد. توانایی پادشاه عربستان در تأمین نفت در زمان بحران به‌طور مستقیم به نفع ایالات متحده بوده است. به‌علاوه، پس از حمله ۱۱ سپتامبر، عربستان به‌منظور حفظ ثبات قیمت نفت، تصمیم به افزایش صادرات نفت به آمریکا گرفت. در سال ۲۰۰۲ نیز، پیش از آغاز عملیات آزادی عراق و در شرایطی که تنش‌های سیاسی در کشورهای تولیدکننده دیگر مانند ونزوئلا و نیجریه قیمت نفت را به‌شدت افزایش داده بود، عربستان تولید خود را افزایش داد. در مقابل این اقدامات، ایالات متحده متعهد به حمایت از تمامیت ارضی عربستان شده و این کشور را زیر چتر حمایتی خود قرارداد. این روابط نه تنها بر ثبات داخلی عربستان تأثیر گذاشته، بلکه به تعمیق همکاری‌های اقتصادی و امنیتی میان دو کشور نیز منجر شده است. (Bronson, 2006). سکوت ایالات متحده در قبال قیام‌های اخیر در عربستان سعودی که منجر به کشته شدن و زندانی شدن فعالان سیاسی و نقض حقوق بشر شده است، نشان‌دهنده وزن سیاسی آل سعود و روابط نزدیک آن با آمریکا است. این وضعیت به‌وضوح بیانگر سیاست «نفت در مقابل امنیت» است که در روابط دو کشور حاکم است. تحلیل‌ها نشان می‌دهند که همکاری‌های اقتدارگرایانه درواقع فراتر از یک پروژه شخصی است؛ این همکاری‌ها به نفع حاکمان اقتدارگراست و به آن‌ها کمک می‌کند تا منافع اقتصادی و استراتژیک خود را حفظ کنند و از گسترش دموکراسی در داخل کشور جلوگیری

به عمل آورند. عربستان سعودی به عنوان یک بازیگر اصلی در شورای همکاری خلیج فارس، تنها به دنبال حفظ خودکامگی نیست؛ بلکه هدف آن تقویت نظام‌های حکومتی‌ای است که از حکومت خود حمایت می‌کنند. در راستای این همکاری‌ها، عربستان سعودی به جای ترویج خودکامگی در کشورهای همسایه، به دنبال ایجاد و تقویت رژیم‌هایی است که در راستای منافع خود عمل کرده و از قدرت حاکم حمایت کنند. این رویکرد به وضوح نشان‌دهنده تلاش عربستان برای ایجاد یک محیط سیاسی پایدار و مساعد برای بقای رژیم خود است. (Von Soest, 2015: 7). بدین معنی که کشور عربستان سعودی به نظر نمی‌رسد که هدفی در راستای حفظ اقتدارگرایی در بین هم‌پیمانان خود داشته باشد، بلکه بیشتر بر روی حفظ ثبات در منطقه تمرکز دارد. این کشور در واقع به دنبال تقویت اقتدارگرایی نیست، بلکه در تلاش است تا منافع ژئوپلیتیک و اقتصادی خود را بهبود بخشد و از این طریق چشم‌انداز بقای رژیم خود را تقویت کند.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، به بررسی ارتباط بین ساختار اقتصاد رفاقتی رژیم نوپاتریمونیال عربستان سعودی و عوامل پایداری آن پرداخته شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که شبکه اقتصادی رفاقتی در این کشور عمدتاً به سرمایه‌داران وابسته به خاندان آل سعود و درآمدهای کلان نفتی متکی است. همچنین، سرمایه‌گذاری‌های خارجی محدود و حمایت‌های نظامی از سوی غرب نیز به تحکیم این ساختار کمک کرده است. این رژیم با استفاده از سازوکارهایی مانند توزیع درآمدهای نفتی، روابط بین‌نسلی و حمایتی با بزرگان قبایل، روحانیون و تجار سنتی برقرار کرده است. این روابط به گونه‌ای طراحی شده‌اند که از حمایت سیاسی این گروه‌ها بهره‌مند شده و در نتیجه، نظام سیاسی نوپاتریمونیال را تقویت می‌کنند. در واقع، حکومت عربستان با توزیع درآمدهای نفتی بین این گروه‌ها، حمایت و وفاداری آن‌ها را جلب کرده و این امر باعث شده تا از تهدیدات سیاسی آن‌ها در امان بماند. وضعیت اجتماعی و مالی قشر حاکم در عربستان و همچنین وابستگی این قشر به پادشاه، به‌ویژه از طریق مناصب دولتی، زمینه‌ساز استقرار نهادهای خاصی شده است که به تداوم و تحکیم رژیم نوپاتریمونیالیستی کمک می‌کند. این وابستگی و هم‌سوئی تاریخی با خاندان سعود، به‌ویژه از زمان تأسیس حکومت، به تقویت موقعیت آن‌ها در نظام سیاسی این کشور منجر شده است.

در عربستان سعودی، درآمدهای نفتی به عنوان یکی از ارکان اصلی مشروعیت بخشی به حکومت این کشور عمل کرده است. در حقیقت، نفت به عنوان منبعی برای تأمین وفاداری توده مردم و نخبگان سیاسی و مذهبی به رژیم آل سعود محسوب می شود. تداوم اقتصاد رفاقتی و توزیع رفاه میان اقشار مختلف جامعه، شامل ساکنان شهری و روستایی، به حفظ فرهنگ اطاعت و تبعیت از حکومت کمک کرده است. استانداردهای بالای زندگی، دسترسی به خدمات آموزشی، بهداشت و اشتغال و همچنین کنترل تورم، موجب شده است که این حکومت با چالش های انقلابی مشابه دیگر کشورها مواجه نشود. دولت سعودی همواره سعی کرده است تا با اجرای تغییرات اقتصادی و تأمین نیازهای جامعه، از تأثیرات سیاسی و تغییرات ناگهانی در امان بماند. یکی از ویژگی های بارز رژیم عربستان سعودی، تمرکز دولت بر فعالیت های اقتصادی است. بدیهی است که برای اعمال تکنیک های آرام سازی و سرکوب، این رژیم نیازمند دسترسی به منابع مالی است. واقعیت این است که این حکومت به منابع عمدتاً نفتی دسترسی دارد که به عنوان دلیلی برای وجود و استمرار این رژیم خودکامه مطرح می شود. الگوی بهره برداری و توزیع این منابع و تأثیر آن بر نظام سیاسی، در چارچوب نظریه اقتصاد رفاقتی تبیین شده است. این کشور با بهره گیری از یک الگوی جدید در حامی پروری، به حمایت از گروه های خاصی از پیروان خود پرداخته و از طریق اعطای دسترسی به مشاغل کلیدی و منابع مالی و نظامی، نظامی از سرمایه داری رفاقتی را شکل داده است. در این راستا، گروه های انحصاری کوچک توانسته اند با استفاده از روابط خود با رژیم سعودی، دارایی های واقعی و مالی را تصاحب کنند. این وضعیت به خاندان سعودی این امکان را داده تا کنترل انحصاری بر منابع و درآمدهای اقتصادی کشور را حفظ کنند و ساختار سیاسی سنتی خود را استمرار بخشند. این ساختار قدرت به یک نظام فئودالی و عشیره ای تبدیل شده است که در آن دولت تحت کنترل نخبگان و اعضای عشایر قرار دارد. چنین شرایطی موجب تضعیف محرک های نهادی اقتصادی، بروز فساد گسترده، قانون شکنی و نقض آزادی های سیاسی شده و به اتخاذ تصمیمات و سیاست های خودسرانه منجر گردیده است. فعالیت های عمده دولت در عربستان عمدتاً به توزیع منابع محدود اختصاص یافته است. در این وضعیت، دولت به عنوان توزیع کننده، مسئول تعیین اولویت های اجتماعی برای دریافت رانت های نفتی است.

فهرست منابع

- آقا علیخانی، مهدی (۱۳۹۲). نقد و معرفی کتاب؛ عربستان سعودی در توازن: اقتصاد سیاسی، جامعه و امور خارجی، سیاست خارجی، ۲۷(۲).
- برزگر، کیهان (۱۳۸۹). عربستان آخرین حلقه تحولات منطقه، روزنامه شرق، ۱۸ اسفند.
- پور قربان، محمد (۱۴۰۲). عادی سازی روابط عربستان با رژیم صهیونیستی و تاثیر آن بر امنیت ملی ایران. راهبرد سیاسی، ۱۷(۱)، ۳۵-۵۲.
- زارعت پیشه، نجف (۱۳۸۴). برآورد استراتژیک عربستان سعودی (سرزمینی - سیاسی)، تهران، موسسه ابرار.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۹۴). تبیین سازوکارهای بازتولید سلطه پادشاهی سعودی در پرتو بهار عربی، سیاست جهانی، ۴(۲).
- شرابی، هشام (۱۳۸۰). پدرسالاری جدید، ترجمه‌ی احمد موثقی، تهران: انتشارات کویر.
- طاهایی، سید جواد (۱۳۸۲). پارادوکس عربستان، راهبرد، ۲۷، ۱۹۱-۲۳۱.
- کاره، اولیویه (۱۳۷۸). شبه جزیره عربستان در عصر حاضر، مترجم اسدالله علوی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- کریمی، حانیه؛ مدرس، محمد ولی و کریمی، غلامرضا (۱۴۰۱). تقابل هویتی و ایدئولوژیکی عربستان سعودی و ایران در مطالعه یمن. راهبرد سیاسی، ۱۶(۱)، ۶۳-۷۹.
- کلاپو، اسمیت (۱۳۸۰). فهم سیاست جهان سوم، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- گودین، ویلیام (۱۳۸۳). عربستان سعودی، ترجمه فاطمه شاداب، چاپ اول، تهران، انتشارات ققنوس.
- مهرنیا، حسینعلی (۱۴۰۲). واکاوی روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در راستای نظریه توازن قدرت منطقه‌ای. راهبرد سیاسی، ۱۷(۴)، ۱۸۹-۲۰۶.
- میری، سید احمد (۱۳۷۸). تأثیر ساختار نظام سیاسی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران با تأکید بر سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۳۲، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۹ و ۱۴۰، ۷۶-۸۱.
- میلتون ادواردز، بیورلی (۱۳۸۲). سیاست و حکومت در خاورمیانه، ترجمه رسول افضلی، تهران: نشر موسسه بشیر علم و ادب.
- نادری، عباس (۱۳۸۸). بررسی جامعه‌شناختی نظام سیاسی عربستان سعودی، سیاست خارجی، ۲۳(۳)، ۸۰۳-۸۱۸.
- همدانی، عبدالرضا (۱۳۶۴). وضعیت مشارکت سیاسی در عربستان سعودی، مطالعات خاورمیانه، ۱۲(۴)، ۶۷-۸۸.
- Al-sadiq, ali (2014), economis convergence in Saudi arab: economist, international monetary fund.

- Bill James A. And Sprigborg Robert (2000), *Politics in Middle East*. London: Longman. Macquarie University.
- Anthony H. Cordesman (2015), *Military Spending and Arms Sales in the Gulf*, Center For Strategic and International Studies.
- Bank, André & Richter Thomas (2010) "Neopatrimonialism in the Middle East and North Africa: Overview, Critique and Alternative Conceptualization", GIGA German Institute of Global and Area Studies, Hamburg.
- Bratton, Michael & Van De Walle Nicolas (1994) *New-patrimonial, Regimes & Political Institutions in Africa*. World Politics, No. A6, July.
- Bronson, Rachel, (2006), *Copyrighted Excerpts from Thicker than Oil: America's Uneasy Partnership with Saudi Arabia*, A Council on Foreign Relations Book.
- Lancaster, Carol & Nicholas van de Walle (2013), *Development and Underdevelopment in the Middle East & North Africa*, Chapter prepared for Oxford Handbook of Development, Melani Cammett Dept. of Political Science Brown University.
- Dahi, O (2011), *Understanding the Political Economy of the Arab Revolts*, Middle East Report 259, 41 (Summer).
- Eberhard-Karls (2004), *Patrimonial Capitalism, Economic Reform and Economic Order, in the Arab World*, Tübingen, den 26.04.
- Gause, F.G. (2011b), *Saudi Arabia in the New Middle East*. New York (NY): Council on Foreign Affairs, Center for Preventive Action, Special Report, No. 63.
- Geddes, Barbara (2003) *Paradigms and Sand Castles: Theory Building and Research Design in Comparative Politics*. Ann Arbor: The University of Michigan Press.
- Jackson, N.J. (2010). *The role of external factors in advancing non-liberal democratic forms of political rule: A case study of Russia's influence on Central Asian regimes*. Contemporary Politics 16(1): 101–118.
- Jeriehow, Anders (1998), *the Saudi File: People, Politics*, Curzon Press.
- Jones, T. (2003), *Social Contract for Saudi Arabia*, Middle East Report 228. Available at: <http://www.merip.org/mer/mer228/mer228.html>.
- Kaufmann, Daniel, Aart Kraay, and Massimo Mastruzzi (2009), *Governance matters VIII: aggregate and individual governance indicators, 1996-2008*, World Bank policy research working paper.
- Linnemann, Hannah (2015), *Politics and Business in Saudi Arabia: Characteristics of an Interplay*, Paris School of International Affairs Institut Detudes Politiques Paris.
- Malik, A & Awadallah T, B (2011). *The Economic of the Arab Spring*. University of Oxford: Center for the Study of African Economic, CSAE Working Paper, WPS/ 2011-23.

- Nawaz, Farzana(2008), Corruption and resource distribution in neopatrimonial systems, Transparency International, 11 September.
- Nazar, F(2013), Saudi Code Prevents Arab Spring in Kingdom, Journal of Politics, vol 87.
- Russel E. lucas(2004), Monarchical Authoritarianism: Survival and Political Liberalization in a Middle Eastern Regime Type, Int. J. Middle East Stud. 36, 103–119, Printed in the United States of America.
- Russel, J.A. (2003b), In Defense of the Nation: Terror and Reform in Saudi Arabia, Strategic Insights 2(5): October. Available at: <http://www.ccc.nps.navy.mil/si/oct03/middleEast2.asp>.
- Van Soest, Christian (2015), Democracy prevention: The international collaboration of authoritarian regimes, European Journal of Political Research, GIGA German Institute of Global and Area Studies, Hamburg, Germany. doi: 10.1111/1475-6765.12100.
- Wei, Shang-gin(2001), domestic crony capitalism and international fickle capital: is there a connection international finance 4:1, 2001:pp. 15-45
- Economist Intelligence Unit (EIU) (2005), the Dynamics of Democracy in the Middle East (Special Report), London: Economist Intelligence Unit.
- Freedom in the World (2003), New York: Freedom House.
- The World Bank(2014a), Human Development Report: Sustaining Human Progress Reducing Vulnerability and Building Resilience.
- <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/sa.html>, 2009-2016.
- Rundell, David (2020). Vision or Mirage: Saudi Arabia at the Crossroads. London: I.B. Tauris.
- Hubbard, Ben (2020). MBS: The Rise to Power of Mohammed bin Salman. New York: Tim Duggan Book.